



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَادْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۱۷) إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ (۱۸) وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ (۱۹) وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ (۲۰) وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَضَمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ (۲۱) إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ (۲۲) إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةً وَاحِدَةً فَقَالَ أَكْفَلْنَاهَا وَغَزَنِي فِي الْخِطَابِ (۲۳) قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجِكَ إِلَىٰ نَعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَ

أَنَابَ (۲۴)﴾

پاسخ به سؤالات پیرامون شریعت فرشته‌ها و نهی آدم (علیه السلام)

اما پاسخ سؤالاتی که مربوط به مسائل فرشته (علیه السلام) و جریان آدم (علیه السلام) و کیفیت امر و نهی بود قبلاً هم مبسوطاً چند مورد گذشت که فرشته‌ها در جریان امر شریعت دارای دینی باشند، پیغمبری باشند و امر تشریعی باشند، به این صورت نقل نشده یک و در آن آسمان و فضا هم شریعت هنوز تبیین نشده دو، برابر آیه سوره مبارکه «بقره» و «طه»^۱ وقتی که آدم (سلام الله علیه) به زمین آمد شریعت پیدا شد که فرمود: ﴿اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا

و «اکل شجره» و وسوسه ابلیس باید به روال همان عالم معنا شود.

تبیین تعجب مشرکان درباره توحید، نبوت و معاد

مطلب بعدی درباره ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ﴾^۲ است که این حرف بیانگر سه تعجب است؛ هم درباره توحید، هم درباره وحی و نبوت و هم درباره معاد؛ درباره توحید می‌گویند مگر می‌شود عالم با همه پهناوری را يك نفر اداره کند؟! «آله» متعدّد می‌خواهد تا امور متعدّد را به عهده بگیرد، انکار کثرت «آله» و اصرار به وحدت «اله» ﴿لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾^۳، این تعجّبی بود که درباره توحید داشتند؛ درباره وحی و نبوت هم تعجّبان این است که مگر انسان ممکن است با خدا رابطه داشته باشد و پیام الهی را بشنود؟! این عجیب است؛ درباره معاد هم تعجب داشتند ﴿أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾^۴؛ منتها درباره توحید، تعبیر «عُجَاب» و «عجیب» و مانند آنها را به کار بردند. درباره وحی و نبوت و مسئله معاد، اگر کلمه «تعجّب» و «عجیب» و «عُجَاب» را به کار نبردند، لکن عبارت‌های تعجب‌آمیز را گفتند ﴿أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴾^۵ ﴿إِذَا مَزُقْتُمْ كُلٌّ مِّمَّزِقٍ لِّكُم لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾^۶ که عبارت تعجب‌برانگیز است.

مقصود از جمله ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ﴾ در آیه

مطلب دیگر اینکه در آیه ﴿وَاطْلُقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ﴾ مقصود از جمله ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ﴾ چیست؟ برابر تفسیر آیات به آیات و قرائنی که قرآن تأیید می کند می فرماید: ﴿مَا يُقَالُ

۱. سورہ بقرہ، آیہ ۳۸.

۲. سورہ ص، آید ۶.

۳. سورہ ص، آیہ ۵.

۴. سورہ سجده، آیہ ۱۰.

۵. سورہ اسراء، آیہ ۴۹.

٦. سورہ ساء، آء ٧.

لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ^۱؛ یعنی آن توطئه‌هایی که اقوام و ملل گذشته برای رهبران خودشان داشتند برای تو هم دارند؛ وقتی يك پیامبر آمد و حرف جدیدی زد متکلمان آنها شبهه کلامی دارند، سیاستمداران آنها يك شبهه سیاسی دارند، توده مردم يك مشکل تقلیدی دارند که در اقوام گذشته بود؛ همه این سه مشکل برای پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هم رخ داد، رهبران کلامی مشرکان می‌گفتند مگر کثرت جای وحدت را می‌گیرد؟! و خدا عالم است که ما شرك را رسمیت دادیم و قادر است که جلوی کار ما را بگیرد، اگر این کار بد بود خدا جلوی ما را می‌گرفت ﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ﴾^۲ و مانند آن، رهبران سیاسی آنها هم حرف خودشان را می‌زدند و می‌گفتند این پیامبر آمده داعیه ریاست و سیاست دارد، این حرف را غالب رهبران سیاسی به انبیای گذشته می‌گفتند. در جریان حضرت موسی (سلام الله علیه) فرعون و اینها «بالصراحه» می‌گفتند که موسای کلیم آمده تا مصر را تصاحب کند و شما را از این سرزمین بیرون کند؛ در سوره مبارکه «طه» وقتی وجود مبارک موسای کلیم آن بیان را فرمود، فرعون و امثال فرعون گفتند: ﴿أَجِئْنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى﴾^۳ تو هدف سیاسی داری و اقوامشان هم طبق آیه ۶۳ «طه» گفتند: ﴿قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ أُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى﴾؛ این تمدن کنونی مصر را موسی و هارون (سلام الله علیهما) می‌خواهند به هم بزنند. متکلمین آنها يك شبهه داشتند، سیاستمداران آنها يك شبهه داشتند، توده مردم مقلد هم می‌گفتند: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾^۴ همین سه خطر هم برای پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هم پیش آمد؛ آنها می‌گفتند: ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ﴾؛ یعنی این شخص يك غرض سیاسی دارد و می‌خواهد بر مکه پیروز شود و مشرکان هم می‌گفتند که خدای سبحان عالم و قادر است، اگر شرك بد بود جلوی ما را می‌گرفت؛ مقلدان هم آن ضلع سوم این مثلث مشئوم را تشکیل می‌دادند و می‌گفتند: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْأُمَلَّةِ﴾

۱. سوره فصلت، آیه ۴۳.

۲. سوره انعام، آیه ۱۴۸.

۳. سوره طه، آیه ۵۷.

۴. سوره قصص، آیه ۳۶.

الْآخِرَةِ»^۱ لذا ﴿إِنْ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ﴾ ناظر به این است که آن رهبران سیاسی می‌گفتند که این توطئه است؛ ولی این جمله می‌تواند فرمایش خود پیامبر هم باشد؛ یعنی امری است که مقصد ماست، مقصود ماست و ما باید در این زمینه تلاش و کوشش کنیم؛ آن وقت جای این سؤال نیست که چرا تشبیه گفته نشده و مفرد گفته شده، چون این جامع «بین الأمرین» است؛ اگر در انتزاع جامع، مفهوم جامع، مشترك جامع و مشترك معنوی پیدا کردیم هر دو قسم را زیر مجموعه خود می‌گیرد؛ یعنی کل واحد از اینها گفتند: ﴿إِنْ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ﴾.

اخبار قرآن از صبوری انبیا و سقوط مقابله‌کنندگان با آنها

در آیه یازده هم فرمود: ﴿جُنْدُ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ﴾^۲؛ یعنی این شش قسمی که اول این جا ذکر می‌کنیم جریان «نوح» و «عاد» و «فرعون» و «ثمود» و «لوط» و «اصحاب اَیکه» را که ذکر می‌کنیم همه اینها کسانی بودند که با انبیا درافتادند و محکوم به سقوط شدند و نه قصه دیگر را هم در کنار این شش قصه ذکر می‌کنیم که مجموعاً قصه‌های پانزده‌گانه باشد؛ این قصص پانزده‌گانه يك امور تجربی هستند که آن امور تجربیدی را یاری می‌کنند. می‌فرماید شما اگر اهل استدلال هستید توحید مبرهن است، وحی و نبوت مبرهن است و اگر اهل حس و تجربه هستید، پانزده قصه از قصص انبیا در خود خاورمیانه اتفاق افتاده باید قبول کنید یا اگر مورخ هستید، خودتان تحقیق تاریخی دارید یا اگر آثار باستانی را می‌شناسید، آثار ویران‌شده اینها سر راه شماست. در سوره «حجر» و غیر «حجر» فرمود شما که از حجاز به شام برای کارهای تجاری سفر می‌کنید، این آثار باستانی سر راه شماست ﴿إِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^۳. «امام» آن بزرگراه را می‌گویند که اگر کسی وارد بزرگراه شد، بدون اینکه از کسی بپرسد و چپ و راست برود به مقصد می‌رسد، به چنین بزرگراهی امام می‌گویند؛ فرمود این محلی که ما ویران کردیم ﴿إِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ و در اینها ﴿لَا يَاتِ لِلْمُتَوَسِّمِينَ﴾^۴. «متوسم» کسی است که «وسمه» شناس، موسوم شناس و سیماشناس است؛ یعنی آثار میراث فرهنگی را بلد است. سیمما به معنای صورت نیست، سیمما به معنای علامت

۱. سوره ص، آیه ۷.

۲. سوره ص، آیه ۱۱.

۳. سوره حجر، آیه ۷۹.

۴. سوره حجر، آیه ۷۵.

است؛ موسوم یعنی علامت‌دار. اگر گفته می‌شود سیمای این است؛ یعنی «موسوم» است، «سیمه» دارد و علامت دارد؛ فرمود علامت گذشته‌ها در او هست، اگر شما علامت‌شناس هستید و میراث فرهنگی بلدید می‌فهمید که این برای کدام عصر بود، برای کدام قوم بود، برای کدام کشور بود و برای کدام سلطان بود ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ﴾. پس برای باور کردن شما سه راه دارد: یا پژوهشگر تاریخ باشید که بدانید این پانزده قصه از کجا شروع شده، شش مورد را که قبلاً گفتیم، قصه را هم الآن می‌گوییم، یا اگر پژوهشگر تاریخ و محقق و مورخ نیستید لا اقل گوش شنوا به حرف مورخان بدهید و اگر چنین نشد، خودتان آثار باستانی را بشناسید ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ﴾ تا بفهمید که عده‌ای هم بودند که بیراهه رفتند و به سقوط کشیده شدند؛ لذا به ذات مقدس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: ﴿اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾، خیلی از حوادث است که اتفاق افتاده و با صبر و بردباری رهبران الهی حل شد.

جریان داوود (علیه السلام) الگوی استفاده صحیح از حکومت و قدرت در جهان امروز

نمونه‌اش این انبیای الهی گانه هستند که ما برای شما می‌شماریم ﴿وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ﴾ این داوود ﴿ذَا الْاُيْدِ﴾ است، این «اید» جمع نیست مفرد است؛ یعنی دارای قوه و قدرت بود، رهبر انقلاب بود و ﴿قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾^۱ بود. در بحث‌های قبل هم ملاحظه فرمودید این رهبران الهی که آمدند به انسان‌ها دو دستور دادند؛ یکی درباره اصل جهان است و یکی هم درباره کیفیت جهاد و دعوت به اسلام و مانند آن است. درباره اصل جهان، رهبران الهی آمدند گفتند که در عالم ابزار کشتن و ابزار کشتار جمعی فراوان هست، ما آمدیم با همه قدرت و توانی که داریم نه خودمان از اینها استفاده می‌کنیم، نه به شما اجازه می‌دهیم که ابزار کشتار جمعی بسازید، نه جمعیتی را هم تشویق می‌کنیم که به سمت سلاح کشتار جمعی بروند. شما از داوود (سلام الله علیه) مقتدرتر سراغ دارید رهبری که ﴿قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾ باشد و يك رهبر مُلك و ملكوتي باشد که امت را جذب كرد يك، سنگ‌ها و کوه‌ها و دشت و دمن را جذب کرد دو، همه در نماز جماعت داوود (سلام الله علیه) شرکت می‌کردند؛ یعنی سلسله جبال با او بودند، سلسله

پرنده‌ها با او بودند، با او هم‌نوا بودند، هم تسبیح بودند، هم تکبیر بودند، هم تحلیل و هم تحمید بودند که خدا فرمود اینها به همراهی داوود خدا را عبادت می‌کردند؛ گذشته از اینکه آن آهن سخت و سرد را هم فرمود ما در دست داوود نرم کردیم، صنعت زره‌بافی را به او یاد دادیم؛ اما آهنی که کوره‌های بزرگ می‌خواهد تا آن را آب کند، ما آن را در دست داوود (سلام الله علیه) مثل موم نرم می‌کردیم ﴿وَآتَيْنَاهُ الْحَدِيدَ﴾^۱ «إِلَآئَةَ» آهن غیر از تعلیم کیفیت «إِلَآئَةَ» است. يك وقت است انسان راه کوره‌سازی را، کوره‌های بلند را، ذوب آهن را، ذوب فلزات دیگر را، ذوب جرم‌های سنگین‌تر مانند فولاد را با درس خواندن و درس دادن یاد می‌گیرد و یاد می‌دهد که آن صنعت و علم است، اما يك وقت ذات اقدس الهی می‌فرماید ما دست توانمند و اعجازبرانگیز داوود را طوری قرار دادیم که این آهن سرد را مثل موم نرم می‌کرد، این‌جا تعلیم نیست، «عَلَّمْنَاهُ إِلَآئَةَ الْحَدِيدِ» نیست، بلکه فرمود: ﴿وَآتَيْنَاهُ الْحَدِيدَ﴾ مانند این عمل ممکن نیست که کسی چندین سال چه در حوزه و چه دانشگاه درس بخواند که آهن را مثل موم نرم کند، این راه فکری ندارد، چون به قداست روح وابسته است؛ معجزه این‌طور است و کرامت این‌طور است، کار انبیا و مرسلین و ائمه (علیهم السلام) این‌طور است که آدم سال‌ها درس بخواند تا بفهمد که چطوری آهن را نرم می‌کند، علم یعنی مفهوم و موضوع و محمول و قیاس، اینها که راه فکری است، اما با قداست روح آن معجزه حاصل می‌شود، چون راه فکری ندارد سخن از تعلیم نیست و اصلاً از سنخ علم نیست، از سنخ عمل است. فرمود: ﴿وَآتَيْنَاهُ الْحَدِيدَ﴾ رهبر انقلاب است، حکومت تشکیل داد، همه زیرمجموعه او هستند، دشمن هم فراوان دارد، آهن سخت و سرد هم بدون کوره ذوب آهن در دست او نرم می‌شود، اما این پیغمبر دیگر با این علم شمشیر و تیر و تیغ و نیزه و دشنه و خنجر بسازد نیست، او فقط زره می‌بافد تا سلاح دفاعی باشد. حرف انبیا برای جوامع بشر این است که اینها آمدند به ما بگویند اگر قدرت در شماست باید سلاح دفاعی بسازید که کسی از بین نرود، این کار داوود است و پسرش سلیمان (سلام الله علیهما) هم قرآن کریم در مورد او دارد ما کاری کردیم که این معدن مس

مثل معدن آب نزد او روان بود ﴿وَأَسْلَنَا﴾^۱، ﴿أَسْلَنَا﴾ یعنی «جعلنا القطر سیلاً له» ما این معدن «قطر» و مس را مثل معدن آب روان کردیم، از این قدرت بالاتر؟! این معدن مس که می‌تواند سنگین‌ترین سلاح‌های کشتار جمعی را به همراه داشته باشد به وجود مبارك سلیمان دستور داده شد که سلیمان هم همین کار را کرد و از آن دیگ و ظرف ساخت، این راه استفاده از قدرت است.

ناآگاهی در استفاده از قدرت، مشکل قدرتمندان امروز جهان

تنها مشکل امروز جهان این است که نمی‌داند این قدرت را در چه راه صرف کند، همه تلاش و کوشش آنها این است که بگویند: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى﴾^۲ و الآن هم که می‌بینید دم از دموکراسی می‌زنند، برای این است که دست همه اینها روی ماشه بمب اتم است؛ از بس اینها آدم کشتند خسته شدند. چند بار به عرضتان رسید جنگ جهانی اول و دوم را همین‌ها راه‌اندازی کردند و در ظرف يك قرن بیش از هفتاد هشتاد میلیون نفر را اینها کشتند که الآن آمدند دم از دموکراسی و آزادی و امنیت می‌زنند، از بس کُشتند خسته شدند و منتظر هستند که راه نجاتی باشد و آن راه نجات اسلام است؛ اسلام می‌گوید اگر قدرت داشتی که معدن مس مثل آب روان در اختیارت باشد، از این ظرف بساز نه شمشیر، اگر مثل داوود پیغمبر شدی که آهن را توانستی نرم کنی با آن زره بیاف نه شمشیر، این حرف دین است و این برای همیشه حرفی است برای جوامع بشر و اینکه فرمود: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾^۳ به این جهت است؛ همین است که می‌تواند جهان را اداره کند و این است که می‌تواند امنیت بیاورد، آزادی بیاورد و استقلال بیاورد و گرنه با تروریست‌پروری و داعش‌پروری و سوریه را به آشوب کشاندن و در کشورهای دیگر هم فساد فراهم کردن هرگز جهان آرام نمی‌شود، اینها بی‌جا طبل ستم می‌کوبند. فرمود او «آید» و قدرت داشت، می‌خواهی بفهمی قدرت داوود چه بود؟ ﴿إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ﴾.

۱. سوره سبأ، آیه ۱۲.

۲. سوره طه، آیه ۶۴.

۳. سوره اسراء، آیه ۹.

پرسش: ببخشید! در دنیایی که همه از سلاح‌های کشتار جمعی استفاده می‌کنند، ما نباید بر اساس ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ

مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾^۱ از این سلاح‌ها استفاده کنیم؟

پاسخ: ما باید بگوییم شما سلاحتان را بگذارید زمین، نه خودمان سلاح فراهم کنیم؛ با سلاح داشتن، جنگ جهانی سوم، چهارم، پنجم و ششم شروع می‌شود. مگر با سلاح می‌شود جامعه را اداره کرد؟ اگر با سلاح جامعه اداره می‌کردند آن رهبر انقلاب چرا زره می‌بافت؟ آن سلیمانی که سلطنت ملکوتی داشت، چرا با آن معدن مس ظرف می‌ساخت که مشکلات مردم حل شود؟ ذات اقدس الهی آنها را نیافرید تا انسان از آن وسیله کشتار استفاده کند. اینکه می‌بینید ما در و دیوار این حرم را می‌بوسیم، واقعاً برای این است که اینها ما را آدم کردند.

اگر کسی با ملت مسلمان در جنگ است، فروش سلاح به کافر حرام است؛ مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل می‌کند کسی آمده خدمت امام (سلام الله علیه) و عرض کرد یابن رسول الله! دو قریه هستند که هر دو کافر هستند و هیچ‌کدام مسلمان نیستند، اینها جنگی دارند و خرید و فروش اسلحه هم الآن سودآور است و اینها از ما می‌خواهند اسلحه بخرند، بفروشیم یا نفروشیم؟ حضرت يك جمله کوتاهی فرمود که سه مطلب در آن هست فرمود: «بِعُهُمَا مَا يَكُونُهُمَا»^۲ فرمود بفروشید يك؛ ولی به هر دو کشور بفروش دو، فقط سلاح دفاعی بفروش سه، این حرف برای همیشه زنده است؛ یعنی به هر دو «سپر» بفروش، «خود» بفروش، «زره» بفروش و به هیچ‌کدام شمشیر نفروش ولو آنها کافر هستند؛ این عمل جهان را نگه می‌دارد. شما شرق را آباد کردید، غرب این‌طور شد؛ آن «کی‌اف» را آباد کردید، جای دیگر به هم خورد؛ «کریه» را آباد کردید، جای دیگر به هم خورد؛ اینها در لبه جنگ هستند، کسی که سلاح در دست اوست سعی می‌کند که این را به کار ببرد؛ لذا گفتند سلاح تولید نکن! اینکه مراجع فتوا می‌دهند داشتن سلاح اتمی برای هیچ‌کس جایز نیست و ساختن سلاح اتمی هم برای هیچ‌کس جایز

۱. سوره انفال، آیه ۶۰.

۲. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۵، ص ۱۱۳؛ «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ الْفِتْنَيْنِ تَلْتَقِيَانِ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ أَسْبِعُهُمَا السَّلَاحَ قَالَ بِعُهُمَا مَا يَكُونُهُمَا كَالدَّرْعِ وَالْحَقَيْنِ وَنَحْوِ هَذَا».

نیست، برای همین است، بالأخره ما انبیا را قبول کردیم و اینها چنین حکومت کردند؛ اینها حیوانات را رام کردند، آن وقت بخواهیم انسان را رام کنیم نمی‌توانیم. اینها در واقع حیوانات را رام کردند، اینکه دارد ما حیوان را رام می‌کنیم مگر برای تأسی است؟ درباره انسان‌ها جا برای تأسی است، اما درباره حیوانات چه اصراری دارد که قرآن کریم بگوید فلان حیوان را داوود و سلیمان رام کردند؟ یعنی حداقل **﴿كَالْأَنْعَامِ﴾** باشید و از **﴿أَصْلُ﴾**^۱ نباشید. چرا ره‌آورد «كَلْبٌ مَعْلَمٌ» حلال است؟ در اوایل سوره مبارکه «مائدہ» هم بحث آن گذشت که شکارچی اگر نام مبارك «الله» را ببرد، تیر را به طرف صیدی رها کند و این تیر مثلاً به پای صید بخورد که این صید نتواند حرکت کند، این سگ شکاری برود و این «طیر» را خفه کند این بدون تذکیه و ذبح شرعی، حلال و طیب و طاهر است. اگر این سگ شکاری این حیوان را گرفت و خفه کرد و آورد حلال است یا نه؟ طیب و طاهر است، منتها باید جایی را که دهن زده و نجس است را بشورند، دیگر ذبح نمی‌خواهد. اگر حیوانی تربیت شود فرمود: **﴿فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ﴾**^۲ و دیگر نگوید که ما سرش را نبریدیم، این حیوان تربیت شده است و دست‌رنج سگ تربیت شده حلال است؛ حالا اصرار قرآن کریم چه در سوره «سبأ»^۳ چه در سوره «ص» و چه در سایر سور این است که اینها حیوان را تربیت کردند؛ یعنی این غرب باید بداند که از حیوان کمتر نیست هر روز جنگ، هر روز تحریم، هر روز کشتار، هر روز آشوب؛ اگر این جنگ جهانی اول و دوم مقداری از حافظه اینها بگذرد اینها - خدای ناکرده - دست به جنگ جهانی سوم می‌زنند. مگر وحشیّت اسرائیل کم است؟! شصت سال عدّه‌ای را در مکانی مانند اردوگاه نگه داشته، مگر حیوانیّت از این بدتر است؟ انبیا آمدند بگویند ما قدرت داریم، آن هم بیش از آن مقداری که در اختیار افراد عادی است و از بهترین قدرت، برترین استفاده را بردیم. تمام این ظروف‌های بزرگی که در جریان سلیمان (سلام الله علیه) است به دستور حضرت ساخته شد، تمام این زرها به دستور داوود ساخته شده است.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۹؛ سوره فرقان، آیه ۴۴.

۲. سوره مائدہ، آیه ۴.

۳. سوره سبأ، آیه ۱۰.

آنها که این حرف‌ها را آوردند و گفتند برای این است که ما را به مقام والای آدمیت برسانند؛ آن وقت انسان وقتی می‌تواند معاش و معاد را با هم جمع کند، دنیا و آخرت را با هم جمع کند که مدیر و مدبر باشد؛ یعنی از جریان دنیا حداکثر بهره صلح و صفا را ببرد، وسایل آرامش را داشته باشد، وسایل سعادت را داشته باشد و جلوی خونریزی را هم بگیرد، نه بیراهه برود و نه راه کسی را ببندد، دین خودش را هم حفظ کند، دنیای خودش را هم کند و دنیای دیگران را هم حفظ کند. وجود مبارك حضرت امیر وقتی نامه برای مالک به جهت مردم مصر نوشت، فرمود بالآخره يك عده اسلام آوردند و يك عده هنوز اسلام نیاوردند، چون اسلام هنوز به آن قسمت غرب نرفته بود. فرمود مالك! يك عده مسلمان و يك عده كافر هستند، اگر آنها که مسلمان می‌باشند که «أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ» آنها که کافر هستند «نَظِيرُ لَكَ فِي الْخَلْقِ» با آنها عاقلانه و عالمانه رفتار کن ولو کافر می‌باشند؛ ولی بالآخره در پناه دولت اسلامی هستند، بگذارید از امنیت برخوردار باشند، دنیای اینها را تأمین کنید و کم‌کم آخرت اینها را یادشان دهید که به راه بیفتند. غرض این است که جهان را اینها دارند به این سبک اداره می‌کنند.

علت اصرار قرآن بر رام‌شدن کوه‌ها و حیوانات به دست داوود (علیه السلام)

چه در سوره «سبا» و چه در این سوره اصرار قرآن این است که حیوانات با او بودند، این چه اثری دارد که حیوان با وجود مبارك داوود بود؟ یعنی او توانست حیوان را رام کند؛ یعنی رهبران الهی حرفشان در حیوانات اثر کرد، چون با هم زندگی می‌کردند، مگر گرگ و میش آن‌جا با هم زندگی نمی‌کردند؟ مگر آن ظالم و مظلومی که در جنگل حمله می‌کردند، آن‌جا کنار هم به سر نمی‌بردند؟ فرمودند اینها حیوانات را نرم کردند، شما لااقل با خود انسان‌ها بسازید ﴿وَإِذْ كُنَّا عَبْدًا دَاوُدَ﴾ که او دارای «أید»؛ یعنی قوه بود این «أید» مفرد است. چرا به یاد او باش؟ چون داوود همیشه «یا الله» می‌گفت، «آب» یعنی «رجع» و «أَوَّاب» یعنی پُرجوع، دائماً می‌گفت «یا الله» و به یاد حق بود؛ نه تنها او، بلکه شاگردان او، شاگردان حضرت داوود چه کسانی بودند؟ سلسله جبال، سلسله حیوانات، سلسله طیور اینها در مکتب داوود «یا الله» می‌گفتند، این جهان را آباد می‌کند. معجزه وجود مبارك ولی عصر این

است، وقتی که آمد این چنین حکم می‌کند، مردم را با عقل می‌شود اداره کرد نه با زور و سلاح کشتار جمعی، از برترین و بالاترین معجزه وجود مبارك حضرت این است که حالا در زمان ظهورش ذات اقدس الهی دستش را «وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ» می‌گذارد دست وجود مبارك حضرت هم به عنایت الهی روی سر مردم قرار می‌گیرد «فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ»^۱ عقل مردم بالا می‌آید. اداره مردم عاقل سخت نیست، الآن هفت میلیاردی که روی زمین هستند اگر آدم‌های عاقلی بودند اداره کردن آنها خیلی آسان است. حضرت که آمد با کشتار که جمعیت جهان را اصلاح نمی‌کند، الآن اگر ظهور کند جمعیت هفت میلیاردی، سه میلیارد آن را هم بکشد تازه اول دعواست، شش میلیارد هم بکشد تازه دعوا بیشتر است، مگر بشر با کشتن اصلاح می‌شود؟ با عقل اصلاح می‌شود؛ این از برترین معجزات وجود مبارك حضرت است که با ظهور او عقل حاکم می‌شود. آدم وقتی بفهمد نه بیراهه می‌رود و نه راه کسی را می‌بندد. فرمود داوود کوه‌ها را آدم کرد، حیوانات را آدم کرد، همین حرف‌ها را تو داری به مردم می‌زنی و قدرت تو هم بیش از قدرت داوود است، اگر خدای سبحان می‌فرماید يَكْ عَذِّهِ قُلُوبِشَان ﴿كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾^۲ برای همین است برای اینکه حجاره را داوود پیغمبر تربیت کرد! ﴿إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ﴾ بامداد و شامگاه؛ حالا یا چون عبادت در این دو وقت حساس است یا این تعبیر روزانه ما که می‌گوییم صبح و شام یعنی مستمراً، این کلمه ﴿مَعَهُ﴾ یا متعلق به ﴿يُسَبِّحْنَ﴾ است؛ یعنی «معه یسبحن» که می‌شود تسبیح دسته‌جمعی یا متعلق به ﴿سَخَّرْنَا﴾ است؛ یعنی «سخرنا معه الجبال». در بخش‌هایی از آیات هر دو مطلب از آنها استفاده می‌شود که ذات اقدس الهی طرزی سلسله جبال را رام کرد که در هنگام تسبیح و تقدیس هماهنگ با داوود پیامبر «سُبُوح» و «قُدُوس» می‌گفتند، «سبحان الله» می‌گفتند. درست است هر موجودی برابر سوره مبارکه «اسراء» «مَسِيح» حق است که فرمود: ﴿إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۳، لکن نظم بخشیدن به اینکه بامداد چه ذکری، شامگاه چه ذکری، با رهبر ذکر کردن این در

۱. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۱، ص ۲۵.

۲. سوره بقره، آیه ۷۴.

۳. سوره اسراء، آیه ۴۴.

زمان داوود (سلام الله علیه)، در زمان سلیمان (سلام الله علیه) و در زمان وجود مبارک حضرت (سلام الله علیه) اینها اتفاق افتاده و اتفاق می افتد؛ نه تنها جبال، ﴿وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً﴾ طیر و پرنده ها را هم با او جمع کردیم.

حکیمانه سخن گفتن هُدهُد با تعلیم سلیمان و کمتر نبودن انسان از آن

طرزی وجود مبارک سلیمان، پسر داوود هدهد را تربیت کرد که هدهد در حدّ يك حکیم و متکلم استدلال کند، مگر هر پرنده و حیوانی این قدر می فهمد؟ وقتی سلیمان (سلام الله علیه) فرموده بود که چرا تأخیر کردی و چرا غیبت کردی، عرض کرد من این نامه را رساندم من ﴿وَجَدْتَهَا﴾ آن «امرئه» را ﴿وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۴ چرا اینها خدا را نمی پرستند آن که بعدها گفت:

ای دوست شکر بهتر یا آنکه شکر سازد *** خوبیِ قمر بهتر یا آنکه قمر سازد^۵

از این جا گرفته است. هدهد می گوید چرا اینها قمر را می پرستند و قمر آفرین را نمی پرستند؟! چرا شمس را می پرستند و شمس آفرین را نمی پرستند؟! ﴿أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۶ این حرف يك حکیم است، این را وجود مبارک سلیمان تربیت کرده است. فرمود حیوان اگر گوش به حرف انبیا بدهد حرف او چنین می شود، شما که از او کمتر نیستید - این را به مردم حجاز گفته - فرمود قصه این پرنده ها را که شما شنیدید، این قصه ای نیست که کسی مخفی کرده باشد یا به گوش کسی نرسیده باشد. فرمود: ﴿وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ﴾ یعنی خود داوود، سلسله جبال، سلسله پرنده ها ﴿لَهُ أَوَّابٌ﴾؛ یعنی «الله» «اَوَّاب» هستند و رجوع همه آنها به «الله» است؛ اگر هم به خدمت داوود می روند، برای اینکه مأموم به خدمت امام برود که همه دسته جمعی بگویند «سَبَّوحٌ قُدُّوسٌ»، ﴿كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ﴾ که این قدرت مُلك و ملکوت داوود بود، قدرت مُلكی او هم ﴿وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ﴾ است و در قدرت ملکوتی او هم که سلسله جبال و پرنده ها در پیشگاه او خاضع هستند. ﴿وَوَدَّعْنَاهُ مَلَكَةً﴾ که در آیات قبل گذشت.

۴. سوره نمل، آیه ۲۴.

۵. دیوان شمس، غزل ۶۲۸.

۶. سوره نمل، آیه ۲۵.

﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ﴾ حکمت هم خیر کثیر است و معارف الهی است، چه حکمت نظر و چه حکمت عمل خیر کثیر است ﴿وَفَصْلَ الْخِطَابِ﴾؛ مقام قضا و داوری که بخواهد آن حرفی را که بالأخره خاتمه بخش باشد، فصل الخطاب باشد، نزاعها را بین متخاصمان خاتمه دهد و داوری کامل کند، ما این فن را هم به وجود مبارك داوود دادیم. این سرفصل این قصه است که دو نفر به عنوان متخاصم به پیشگاه داوود(سلام الله علیه) رفتند، ذات اقدس الهی به عنوان سرفصل فرمود ما علم «فصل الخطاب»؛ یعنی قضا و داوری را به او دادیم تا او بین متخاصمان عاقلانه و عادلانه حکومت کند.

با خبر نمودن پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) از مخاصمه دو گروه و قضاوت داوود(علیه السلام) آن وقت به وجود مبارك پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: ﴿وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ﴾، این ﴿الْخَصْمِ﴾ جنس است شامل تمام کثیر و واحد می شود. فرمود: ﴿الْخَصْمِ﴾؛ یعنی آنها که دشمن یکدیگر بودند، تخاصم داشتند، نزاعی داشتند و محکمه را می خواستند مرجع قرار بدهند، آن قصه را شنیده اید که ﴿إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ﴾ در آن جایی که وجود مبارك داوود نماز می خواند، بدون اینکه از درب وارد شوند از آن بالای «سور» و دیوار آمدند؟ «تَسَوَّرَ»؛ یعنی از بالای «سور» آمد، «تَسَمَّ»؛ یعنی بالای «سَنَام» شتر وارد شد، این «تَسَنَّ»؛ یعنی به «سنان» شتر رسیدن، این «تَسَوَّرَ»؛ یعنی بالای «سور» و دیوار رسیدن، چون از آن راه وارد شدند وجود مبارك داوود احساس هراس کرد که اینها چه کسانی هستند؟! ﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ﴾؛ مستحضرید که انبیای الهی چون موحد هستند از غیر ذات اقدس الهی «خشیه» ندارند، ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾^۷ اینها در «خشیه» موحد هستند. «خشیه» آن تأثر قلبی است؛ یعنی انسان معتقد باشد که از این ناحیه ضرر به او می رسد؛ این فقط برای خداست، چون کار از غیر خدا ساخته نیست؛ اما خوف که تأثر قلبی نیست، چون تأثیر عملی است فراوان است؛ يك وقت مار و عقرب دارد می آید انسان

می ترسد و خودش را کنار می برد، اتومبیلی با سرعت دارد می آید می ترسد و خودش را کنار می برد، این کار عاقلانه است این با توحید مخالف نیست؛ اما «خشیه» که تأثر قلبی با اعتقاد به مبدأ اثربخشی این فقط درباره ذات اقدس الهی است که ﴿يَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾ که این توحید در «خشیه» است، نه در خوف؛ لذا فرع و خوف و این گونه از امور فراوان است، يك امر عادی است؛ یعنی ترتیب اثر عملی دادن. ﴿فَفَزَعَ مِنْهُمْ﴾: آن مهمانان که وارد شدند، حالا یا فرشته بودند یا افراد دیگر به وجود مبارك داوود (سلام الله علیه) گفتند: ﴿لَا تَخَفْ خَضَمَان﴾، معنای ﴿خَضَمَان﴾ این نیست که ما دو نفر هستیم، اینکه گفت: ﴿نَبَأُ الْخَضَمِ إِذْ تَسَوَّرُوا﴾ و ضمیر جمع مذکر آورد، معلوم می شود که اینها چند نفر بودند؛ حالا این چند نفر به دو گروه تقسیم شدند؛ مثلاً این گروه «الف» پنج نفر، آن گروه «باء» پنج نفر، یا اینها ده نفر یا آنها ده نفر یا اینها سه نفر یا آنها سه نفر، بالأخره چند نفری از بالای «سور» و دیوار آمدند که ﴿تَسَوَّرُوا﴾ ضمیر جمع مذکر سالم است، اما این جا تشبیه است و معنای تشبیه این نیست که اینها دو نفر و دو خصم هستند، ممکن است که آن خصم چهار نفر باشند و این خصم هم چهار نفر، چهار نفر از آن طرف و چهار نفر از این طرف، ﴿خَضَمَانُ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَأَحْكُمَ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ﴾ يك، ﴿وَلَا تُشْطِطُ﴾ - «شَطَط» یعنی بیراهه رفتن - تجاوز و تعدی از عدل به عقل را روا ندارد دو، ﴿وَوَاهِدُنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ﴾ سه که هر سه جمله آن تأکید است؛ هم خودت بیراهه نرو، هم ما را به بیراهه نبر، هم مشکل ما را حل کن، آن که ﴿سَوَاءِ الصِّرَاطِ﴾ است راه مستقیم است که بین ما داوری می کند.

اصل قضیه این است که به خصم دیگر اشاره کرد و گفت این برادر من است که ۹۹ گوسفند دارد و من يك گوسفند دارم با اینکه او ۹۹ گوسفند دارد، من يك گوسفند دارم به من گفت: ﴿اَكْفِلْنِيهَا﴾؛ یعنی «اجعلنی كفیلاً لتلك النعجة الواحدة» به من بسیار، به من بده، ملك من بكن كه من ۹۹ گوسفند دارم بشود صد گوسفند، مرا كفیل این «نعجة» قرار بده! ﴿اَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ﴾: بر من در گفتگو و مناظره و اصرار دارد پیروز می شود من چه کار کنم؟ او نیازی هم ندارد و من نیازم به همین يك گوسفند است. تا این جمله را به عرض داوود (سلام الله علیه) رساند - این جمله ای است عاطفه برانگیز - وجود مبارك داوود (سلام الله علیه) قبل از اینکه حرف آن متخاصم دیگر

را بشنود، بنا بر مفروضِ سؤال نه داوری، چون داوری باید بعد از شنیدن حرفِ طرفین دعوا باشد «و القاضی لابدَّ أن يحضرهم المقضی علیهما» آن مقضی‌علیهماى دوم باید حاضر باشد و حرف خودش را بزند تا قاضی داوری کند. قبل از اینکه حرف متخاصم دیگر را بشنود، برابر اینکه این مطلب تا این اندازه عاطفه‌برانگیز بود، فرمود: ﴿لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجِكَ إِلَىٰ نَعَاجِهِ﴾؛ اینکه گفت این گوسفند را که یکی را ضمیمه آن نود و نه تا بکن، این ستمی است که نسبت به شما روا داشته ﴿وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾؛ خیلی از شرکا هستند که نسبت به یکدیگر ستم روا می‌دارند مگر آنهایی که مؤمن باشند از نظر عقیده يك، ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾^۱ عمل صالح داشته باشند از نظر رفتار دو، البته این گروه کم هستند. از این به بعد وجود مبارك داوود متفطن شد که این چه صحنه‌ای است و متفطن شد که آزمون الهی است و باید زمینه راه‌حل فراهم شود.

«و الحمد لله رب العالمين»